



تقی زاده و صاحب نسق

در میان اوراق سید حسن تقی زاده، سه نامه و یک ورقه یادداشت به خط صاحب نسق وجود دارد که در آنها، از فعالیت تقی زاده، در زمان استبداد صغیر، اطلاعاتی مندرج است. این نامه‌ها از پاریس به لندن و کمبریج که تقی زاده آن ایام را در آن دوشهر می‌گذرانید ارسال شده است.

صاحب نسق از ایرانیانی بوده است که مدتی از ایام زندگی خود را در پاریس گذرانید و متأسفانه اطلاعی وسیع از نام او و پدرش و احوالش در دست نداریم. من با این نام، از سال ۱۳۲۹ که خدمت را در کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران شروع کردم آشنا شدم. زیرا در آن کتابخانه مقداری کتاب فرانسوی و مجموعه شش دفتر (شماره‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۵۸) نسبتاً قطور به قطع خشتی حاوی بریده‌های فرانسوی و انگلیسی در موضوع انقلاب مشروطیت ایران وجود داشت که مرحوم صاحب نسق به مدرسه علوم سیاسی اهدا کرده بود. و من در آن وقت آن شش دفتر را به دقت تسورق کرده بودم و زحمتی را که صاحب نسق کشیده بود قدر می‌دانستم. اما چون از ارتباط میان او و تقی زاده بی‌خبر بودم متأسفانه توفیق حاصل نشد که از تقی زاده درباره احوال صاحب نسق سؤال بکنم، و گرنه اطلاع کافی عاید می‌شد.

سؤالاتی هم که از آقایان عبدالله انتظام و حسینعلی غفاری (سازنده دولت) کرده‌ام به نتیجه نرسیده است. امیدوارم هنوز کسانی باشند که بتوانند مرا از احوال صاحب نسق

* آقای ایرج افشار رئیس دانشمند و صاحب نظر کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

بوسیله ماهنامه تحقیقی گوهر مطلع سازند.

خوشبختانه در مجموعه‌های بریده جراید فرانسوی و انگلیسی که صاحب‌نسق جمع کرده است بریده دو قطعه از جراید فارسی هست که حاوی دو اطلاع در احوال اوست: یکی بریده مقاله کوتاهی است در معرفی کتاب تاریخ قدیم که صاحب‌نسق تألیف کرده بوده است و این مقاله در روزنامه عصر جدید مورخ ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۳۳ درج شده بوده است. بنابراین صاحب‌نسق درین تاریخ حیات داشته است. کتاب مذکور در تاریخ مصر قدیم است که در ۱۹۵۵ صفحه در سال ۱۳۳۲ قمری چاپ شده و در فهرست کتابهای چاپی فارسی تألیف خانبا باشار نام و مشخصات آن آمده است.

از اینکه در مجموعه بریده جراید خارجی صاحب‌نسق بریده مقاله‌هایی است به زبان فارسی که در احوال سودا از اسعد پس از وفات او در جراید مختلف ایران بعنوان رنای و تجلیل نوشته بوده‌اند و هیچ بریده دیگری نیست شدت علاقه و وابستگی صاحب‌نسق را به او می‌رساند.

اینکه پیردازیم به نقل نامه‌های او که یادگارهایی از فعالیت آزادیخواهان در عصر استبداد مغیر است.

-۱-

شب بیست و پنجم اکتبر ۱۹۰۸

قربانت شوم و تصدقت کردم این دو عنوان برای هر دو بزرگواران^۲ یعنی جناب‌عالی و جناب آقای آقامیروز محمدعلی خان است و امیدوارم وجود مبارک هر دو در کمال سلامت بوده و لوازم شادی و مسرت برای جنابان و سایر دوستان فراهم گردد.

شرحی را که مرقوم فرموده بودید خوانده و برغمم افزود. خصوصاً که در عالم معنی بدون اینکه قسمی داشته باشید بنده را ملامت فرموده و دل‌تنگ شده‌اید که چرا سوال کرده‌ام در پاریس یاد راندن چه می‌کنید و در اینجا ها چرا مانده‌اید و به بنده حالی کرده‌اید که از ناتوانی و دست‌تنگی این و آن بی‌خبر بوده‌ام. باین واسطه از راه نادانی سوال کرده‌ام که چرا در اینجاها مانده‌اید. عرض می‌کنم چندان از ناتوانی مادی (یعنی پولی) جناب‌عالی و سرکار آقای دخو^۳ و غیره بی‌اطلاع نبوده‌ام. افسوس که دارم از بدبختی و فقر خودم است که در اینگونه مواعع نتوانسته‌ام خدمتی به وطن و اهل وطن کنم. بنده بدبختانه از تمام ایرانیها فقیرترم. بعلت آنکه هر کسی اگر کاری برایش پیدا شود می‌تواند از کار خود نان خود را بیرون آورد زیرا که ناچار یک صنعت و هنری دارد. بنده بعات

ناخوشی و تقریباً فقدان حافظه و چندین موانع دیگر نتوانستم خبری تمسّیل کنم که بواسطه آن دارای قوه کسب معاش باشم . می خواهم عرض کنم باین وضع پریشانی و بیری ۲ که دارم خودم بشخصه از هیچ جهت نمی توانم به وطن خدمت کنم . از طرف دیگر به خدای لاشریک و به همه چیزهای محترم شب و روز غالباً در خیال ایران و آزادی آن و در فکر راحت و آسودگی مردم هستم . همین که می بینم هیچکس از ایرانیها کاری نمی کند و ندی بر نمی دارد یا حرفی نمی زند پیوسته ملول و هواره محزون و متصل آرزوی مرگ می کنم . در حالی که بنده مال و عیال و فرزند و شغل و منصب و هیچ چیز ندارم .

خلاصه بنده با تمام ایرانیها مکرر در مکرر صحبتها داشته و نصیحتها نموده و قیل و قالها کرده و نزاعها باهم نموده ایم ولی هزار دریغ که از وجود هیچکدام کاری که به مملکت منید باشد ساخته نشد و بنده بکلی مأیوس شده چشم از یاری آنها پوشیدم .

بعد از ورود حضرت تعالی به پاریس امید داشتم که بواسطه فرمایشات بر و اعتماد جناب تعالی ایرانیهای قادر و توانا کاری بکنند آن هم نتیجه نداد . همین که مدتی گذشت و هیچ اثری ظاهر نشد با خود خیال کردم که خوب حضرت تقی زاده هم تشریف آوردند و سعی بشود را نمودند و از ایرانیها اقدامی نشد حال که نشد پس ماندن در پاریس و وقت گذراندن بیهوده حاصل دارد ، این بود که خیال خود را به جناب تعالی عرض کردم و جناب تعالی چون بنده را تسلی و لایق حفظ اسرار ندانستید جواب صریحی نفرمودید و دلیل مسکنتی نیادردید .

مدتی هم که در لندن ماندید باز چون بنده از همه جا بی خبر بودم با خود می گفتم که جناب آقا اگر اقدام مفیدی در آنجا کرده و می کنند چرا به این بنده هیچ خبر نمی دهند و میژده نمی فرستند و اگر در آنجا بیکار مانده اند و بودند نشان بی ثمر است چسرا رسانند اندر هیچ خیال نمی کردم که بنده را در امور نامحرم فرض فرمائید .

به خدا قسم که بنده این عرایض را از روی شکایت عرض نمی کنم بلکه می خواهم عرض کنم که چون از اقدامات جناب تعالی بی خبر بوده ام خیال کردم که بهتر این است نقل مکانی کرده از لندن به اسلامبول تشریف ببرید زیرا که در اسلامبول چند هزار ایرانی هستند و در آنجا می توانید بامعیت آنها کارهای خوب بکنید .

جناب تعالی خودتان هم مرقوم فرموده بودید که در لندن مطالب مشعلی به ایران را در روزنامهها چاپ نمی کنند و مردم اروپا بهیچ وجه باما همراعی ندارند . اگر ایرانیها صمت کنند و یک تفنگ به تبریز بفرستند از هزار آرتیکل در این روزنامهها انفع است . پس در این صورت بنده حق داشتم که عرض کنم چرا در آنجا مانده اید . «تمام غرق گناهم یک حسن داریم» پس حسن ما چرا در اینجاها وقت خود را به هدر بدهد .

باری بنده هوش و حافظه و قوه هیچ کاری ندارم بعلاوه حواسم همیشه پریشان و خیال

آذفته است و هیچ نمی دانم چه عرض می کنم . از این عرایض که عرض شده که شاید هم بی رید است معذرت می خواهم .

و اینکه در آخر تعلقه خودتان مرقوم داشته اید که از احوال خود عرض کنم جواب عرض می کنم :

فاحوالی و صدغك واللیالی ظلام فی ظلام فی ظلام

احوال بنده در حقیقت وقتی خوب می شود که ایران آزاد و از شر دشمنان خلاص شود یا خودم زندگی را وداع و از غم روزگار رهائی یابم. شب گذشته دو نفر با هم صحبت می کردند . یکی پرسید جناب تقی زاده هنوز در لندن تشریف دارند ؟ دیگری جواب گفت نمی دانم . شنیدم که جناب مسیورون^۵ به ایشان گفته است در کامبریج بمانند . کار بی فایده ای است ، زیرا که جناب آقا در آنجا کاری ندارند . کار ایشان در لندن باید بگذرد و اگر مهمان مسیورون خواهند شد این به نظر خوب نمی آید ، زیرا که اروپائیا این رسوم را باطناً خوش ندارند و وضعشان با آسیائیا خیلی فرق دارد . بنده بکلی بی خبرم . همین قدر خیال کردم که اگر این گفتگورا به جناب عالی عرض کنم بهتر است . نمی دانم خوب کردم یا بد ؟

در باب تلگرافی که از اسلامبول رسیده است سؤالی فرموده اید جواب عرض می کنم . چند روز قبل در ساعت هفت و نیم شب زنگ زده شد و بنده از خواب برخاستم^۶ و با خود گفتم در این ساعت چه خبر است ، در را باز کردم پاکت تلگرافی دادند . بنده کمال اضطراب را پیدا کردم و مدتی سرپاکت را باز نکردم و می ترسیدم یک خبر خیلی بدی باشد زیرا که هیچ امید خوب برای خودم نداشته ام . آخر بعد از مدتی باز کرده و دیدم نوشته اند : « اسلامبول . صاحب نسق از تبریز مظفریت ملت را بشارت انجمن سعادت » . بعد از خوشحالی از خواندن این تلگراف ملتفت شدم که این خبر به جناب عالی داده شده است . اما چون فوراً در روزنامه « ماتن » همان مطلب را از روزنامه های لندن نقل کرده بود فرستادن صورت تلگراف را برای جناب عالی بی حاصل تصور کردم و آن را در کتابچه خودم به یادگار چسباندم و قصد کردم که به جناب عالی اطلاع بدهم .^۷

چون ماشاءالله خیلی خوش حافظه هستم بکلی فراموش کردم . خیلی معذرت از این فراموشی که اسباب بدبختی بنده شده است می خواهم اگر عین همان تلگراف را می خواهید و برای جناب عالی لازم است از میان کتابچه پاره کرده و می فرستم . بنده گمان کردم برای جناب عالی بی مصرف است زیرا که در لندن خیلی زود از همه جای عالم از اخبار ایران آگاه می شوند .

هر چه کاخذ تا به حال برای جنابعالی رسیده همذرا به اسم جناب موسیو برون نوشته
وبه کامبریج فرستاده ام . نمی دانم رسیده یاخیر ؟ بنده این گونه خدمت های کوچک را که
می توانم بکنم نسبت به هیچکس خصوصاً حضرتعالی مضایقه ندارم ، سهل است نهایت
خوشوقتی را خواهم داشت .

يك پاكٔ جناب حسین آقا^۸ را بواسطه ندانستن آدرس ایشان دیر فرستادم . یکس
دیگر را که امروز رسید بعد از يك ساعت در جعبه پست گذاشتم و امروز نتواند رسیده .
روزنامه «تمس» هم رسید . خیلی شاگردم . اما همین روزنامه را شب گذشته بکنی
از دوستان به بنده داده که در کتابچه خودم به یادگار بچسبانم . اگر باز آرتیکلی در روزنامه
نوشتید و یا نطق کردید خواهش می کنم برای بنده بفرستید که اینها را نگاه دارم . تمام اینها
خوديك تاریخ معتبری است . زیاده عرض نیست ایام عمر و برکت و جلالت سرکارعالی
مستدام و برقرار باد . ارادتمند صاحب نسق .

از وضع ایرانیهای اینجا هیچ خبر ندارم و گویا تمام مرده اند و هزار افسوس . مضمون
کاءذاولی جنابعالی مرا (که خوب است از بزرگان استعانت بچوئیم)^۹ به جناب مستطاب
اجل آقای حاجی نظام الدوله^{۱۰} نوشتم . جواب مرقوم فرموده بودند من بقدر امکان حاضرم .
اگر اجازه میدهید کاغذ امروزی را نیز به ایشان نشان بدهم و الا فلا ، گمان می کنم بی-
منفعت نباشد . بنده ایشان را مشروطه طلب می دانم . منتها ایشان جرأت حرف زدن ندارند .
يك روزنامه ترکی^{۱۱} به خاطر من نیست الهلال یادگیری به اسم بنده آمده بود . گمان
کردم متعلق به جناب حاجی میرزا آقا^{۱۲} است لهذا به ایشان دادم . اگر مال جنابعالی باشد
اطلاع بدهید . امشب از ایشان می پرسم ببینم آیا ایشان ابن شده اند یاخیر ؟

پژوهشگاه علوم انسانی - مطالعات فرهنگی

یادداشت بر روی يك ورقه مربوط به بانك شاهنشاهی ایران

خیلی عرض بندگی دارم و کتابچه کلمکسین بنده استدعای يك قطعه تکس حضرتعالی
را بدون مقوی می نماید که سالها به یادگار چون جان شیرین در بر گیرد . در هر حال تکس
جنابعالی برای دوستان لازم است . اگر حاضر ندارید ناچار باید به وجود بیاورید . خدمت
جناب آقای میرزا محمدعلی خان^{۱۳} دام اقباله عرض سلام فراوان دارم . افسوس که از
فیض ملاقات و حظ صحبت ایشان محروم ماندم . ارادتمند صاحب حق
خواهش دارم عرض بندگی را خدمت جناب مستطاب موسیو برون سور برون ابلاغ
فرمائید . صاحب نسق .

قربانت شوم دستخط مبارك زيارت شد و از اظهار مراحمی که فرموده اید خیلی شاكر شدم. بقول نرائند «مرسی». اظهاركم فرصتی کرده بودید حق دارید. خدامی داند بنده هم همین شكایت را دارم. مدتی بود که می خواستم چند کلمه خدمت جناب عالی عرض و ارسال دارم، هیچ وقت مساعد پیدا نکردم. خلاصه حالا این صحبتها بماند. دربند این چیزها نباید شد. باید فکری برای خلاصی وطن کرد و بدبختانه از دست بنده کاری بر نمی آید و ایرانیهایی که می توانند خدمتی درینجا بکنند ابدآ در فکر نیستند و تمام همشان صرف عیش و راحت خودشان است.

پریروز بایکی از دوستان که صحبت می کردیم بعد از گفتگوی زیاد عقیده هر دو این شد که در میان ایرانیها سواى معدودی باقی از بی غیرت ترین و پست ترین مردم دنیا هستند و هیچ قابلیت ندارند و هیچ استحقاق برای داشتن پارلمان ندارند. برای همین خوبند که در شان خارجه بر آنها دست یافته مثل حیوانات به کار وادارند و از کار آنها منتفع شوند. خلاصه خیلی افسوس می خورم و هر چه فکر می کنم نمی دانم چه خاکی بر سرم بریزم. و سبباً هر روز کار می کنند و ساعت به ساعت پیش می آیند.

(گویا قریباً روس) در روزنامه ایبوف شرحی نوشته است و حالا بنده نمی توانم آنرا ترجمه کنم. همان روزنامه را لفاً ارسال داشتم بخوانید و بعد از خواندن به جناب دکتر عالی خان التفات کنید زیرا که ایشان هم مثل بنده روزنامه های متعلق به ایران را در کتابچه خودشان می چسبانند.

مقصود این است که بعد از خواندن می بینید که روسها متصل کار می کنند و تمام همشان صرف این است که به بهانه وصول طلب خودشان در تمام ادارات از خودشان آدم بگذارند و بهمین طور ایران را تصاحب نمایند و ترس بنده این است که آخربه مقصود خود برسند، زیرا که هیچ مانعی از پیشرفت مرام خود ندارند و احدی از ایرانیها جلوگیری نمی کند سهل است جمع کشوری از بی غیرتها با آنها همراهی و مساعدت می نمایند.

خلاصه برای هر رفع این بدبختی علاجی به نظر نمی آید مگر اینکه شاه و ملت از روی واقع و حقیقت بایکدیگر متحد و متفق شوند. مجلس شورای ملی و بانك ملی و غیره و غیره برپا و برقرار کنند و این مطلب هم نهایت اشکال را ندارد. زیرا که شاه ابدآ میل به قانون اساسی ندارد مگر بواسطه اتحاد و اتفاق تمام اهالی ایران آن هم از جمله مجالس است. مثل اینکه دیده اید و می بینید که از مردم هیچ يك از ولایات صدائی بلند نشده و کاری نکرده اند. باید يك مجمع از مردمان هشیار و وطن دوست و از جان گذشته پیدا شوند، روزنامه ها و

اعلانات نوشته ، به همه جا ارسال دارند و آدمها به عریک از ولایات و دعوات بنسرتند که مردم نادان را از وضع کار آگاه نمایند و آنها را وادارند که همه اجماع کرده حقوق خود را مطالبه نمایند و لوازم آزادی خود و وطن خود را فراهم نمایند . این مطلب هم پول لازم دارد و پول نیست و آدم هم نیست . تمام راهها فعلاً بسته است و بنده هیچ جا امید ندارم .

با وجود این جمعی مثل جناب پرفسر برون و غیره می نویسند نباید ناامید شد و نباید کار کرد ، زحمت کشید تا به مقصود رسید . ناپلیون هم فرموده است هیچ کاری نشد و نمی شود ندارد . پس در این صورت جناب عالی چه خیال کرده و چه می کنید . آیا تصور می فرمائید که بتوان هنری به خرج داد و کاری کرد که ما از دست ظلم و جور روسها و انگلیسها خلاصی حاصل کنیم . با این حالت سستی و بی اعتنائی ایرانیها در امور خودشان ؟

باری نمی دانم چه عرض کنم ؟ عجالة نظر بنده و جمعی دیگر به طرف لندن و بدست جناب عالی است و منتظریم ببینیم که ایرانیهای آنجا چه می کنند حالا تقریباً سه سه در آنجا هستند یعنی بقدر آنچه جناب آقا شیخ حسن^{۱۶} سابقاً مرقوم داشته بودند ایرانی در لندن پیدا می شود .

شب گذشته هم جناب آقای آقامیرزا محمد صادق طباطبائی و جناب حاجی رضاخان دکتر^{۱۷} عازم لندن شدند و الساعه در کوچه های آنجا گردش می کنند . البته یکدیگر را ملاقات خواهید کرد .

کاغذی از اسلامبول رسیده بود . امروز برده به جناب آقامیرزا محمد علی خان^{۱۸} دادم . خواهش دارم بدون فراموشی عرض ارادت بنده را خدمت جناب مستطاب پرفسور برون و جناب آقا شیخ حسن دام مجدما برسانید زیاده عرض نیست . ایام عمر و شوکت عالی برقرار باد . ارادتمند ، صاحب نسق .

۱ - این شش مجلد اکنون در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگهداری می شود . دو جلد بریده جراید ۱۹۰۷ و سه جلد بریده جراید ۱۹۰۸ - ۱۹۱۰ و یک جلد بریده جراید سال ۱۹۱۱ میلادی است .

۲ - یعنی تقی زاده و میرزا محمد علی خان تربیت .

۳ - میرزا علی اکبر ن دهخدا که همراه تقی زاده به فرنگ آمد (بمسورت تبعید) و با کمک قاسم خان صوراسرافیل موفق به انتشار سه شماره از روزنامه صوراسرافیل در شهر ایوردون سویس شد .

۴ - اشاراتی است در احوال شخصی خود که درین وقت مرده سنی بوده و متأهل و صاحب مقام نبوده است ،

۵ - یعنی ادوارد براون .

۶- اصل، شواهد.

۷- این تلگراف در یکی از شش جلد مجموعه بریده جراید موجود است و تلگرافی است که از انجمن سعادت به تقی زاده توسط صاحب نسق مخابره کرده اند.

۸- ظاهراً مراد حسین پرویز دوست تقی زاده است که پس از بمباردها در مجلس از ایران به همراهی تقی زاده خود را به اروپا رسانید و معروف به حسین آقا پرویز بود هموست که بعدها در تهران کتابخانه طهرانی را تأسیس کرد و مجمع ادبا و احرار بود. پدرش حاجی میرزا حسن آقا کشی ساکن تهران بود. او در روزنامه مساوات همکاری نمود و در روزنامه مشهور به مساوات بود. همچنین از همکاران قلمی روزنامه ایران نو ناشر افکار حزب دمکرات بود. (رجال صدر مشروطیت تألیف ابوالحسن علوی).

۹- ظاهراً مراد استعانت فکری و همکاری در مبارزه است نه استعانت مالی.

۱۰- حاجی نظام الدوله

۱۱- الهلال به عربی است نه ترکی.

۱۲- حاجی میرزا آقا تبریزی وکیل آذربایجان در دوره اول پسر حاجی محمد حسین فرش فروش بود. او پس از انفصال مجلس به اروپا رفت و در همکاری با مبارزه کنندگان سهم زیادی داشت.

۱۳- مراد میرزا محمد علی خان تربیت است.

۱۴- عقیده غیر قابل قبول مرحوم صاحب نسق ناشی از شدت عصبانیت و دور بودن او از ایران بوده است.

۱۵- دکتر علی خان پسر حاجی ابوالقاسم اصفهانی است. پدرش منشی حاجی امین الضرب بود و حاجی، علی خان را برای تحصیل طب به پاریس فرستاد و بعدها به حکیم اعظم (پرتو) معروف شد.

۱۶- آقا شیخ حسن تبریزی سالها دستیار ادوآرد برآون در تدریس زبان فارسی بوده. و ضمناً یکی از کسانی است که به آزادی ایران علاقه داشت و در این راه سعی زیاد کرد. مقالاتی از او در زمینة در حیل المتین درج شده است. برآون هم در تاریخ مشروطه خود از او یاد کرده است.

۱۷- حاجی رضا خان دکتر را نشناختم.

۱۸- میرزا محمد علی خان تربیت

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله مطالعات علوم انسانی

نکته ناگفته

و آن گوهر بس شریف ناسفته بماند

و آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

اسرار و چون خام و آشفته بماند

هر کس ز سر قیاس حرفی برگفت

ابوعلی سینا قرن چهارم و پنجم